

گفتوگو با دکتر سعید معیدفر درباره کنکاش‌های مفهومی «ایران»

نظریه‌پردازی درباره ایران

محسن آزموده

ایران چیست؟ چه کسانی ایرانی هستند؟ ویژگی‌ها و خصایص جامعه ایران کدامند؟ چه فرقی با سایر جوامع دارند؟ اشتراکاتشان کدام است؟ تاثیر تاریخ و جغرافیای ایران در شکل‌گیری این خصایص چیست و چگونه است؟ آیا می‌توان از نظریه‌ها و مفاهیمی که در سایر جوامع پدید آمده‌اند، برای فهم ایران و معضلاتش بهره گرفت؟ پاسخ به این پرسش‌ها شاید ساده و بدیهی به نظر برسد، اما اهل نظر در علوم انسانی و به‌ویژه علوم اجتماعی می‌دانند که به محض تلاش برای جواب دادن به هر یک از این سوال‌ها، موانع و دشواری‌های فراوان پدید می‌آید. ایشان آگاهند که فهم نظری جامعه و دراختیار داشتن ابزارهای مفهومی، از ضرورت‌های فهم جامعه است. انجمن جامعه‌شناسی ایران چند سالی است که هر دو سال، همایش «کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران» را برگزار می‌کند. تأمل انتقادی در مفهوم‌پردازی و نظریه‌سازی در باب جامعه ایرانی یکی از اصلی‌ترین اهداف این همایش است که ششمین دوره آن، سال دیگر در خرداد ماه برگزار خواهد شد. به این مناسبت، با دکتر سعید معیدفر، رییس انجمن جامعه‌شناسی ایران، گفت‌وگویی کردیم که از نظر می‌گذرد:

همه ما، به خصوص ایرانیان، درکی اجمالی و کلی از ایران و چیرستی آن داریم. وقتی از تأمل نظری و مفهوم‌سازی درباره ایران صحبت می‌کنیم، منظورمان چیست و چه فرقی با آن درک کلی دارد؟

یک مقدمه‌ای را باید عرض کنم. جهان انسان، جهانی تعریف‌شده است و ما اساساً از همه اموری که در اطرافمان است و با آنها زندگی می‌کنیم و نیز حتی از جامعه و بسیاری از دیگر پدیده‌ها، ادراکی داریم و براساس آن ادراکمان است که طبقه‌بندی‌ای از پدیده‌ها می‌کنیم و مفاهیمی را برای‌شان در نظر می‌گیریم و نهایتاً تحلیلی از رخدادها

و شرایط موجود ارایه می‌کنیم. این چیزی است که مختص دنیای مدرن هم نیست. بشر از آغاز همواره تلاش می‌کرد آنچه را که پیرامونش می‌گذشت، بفهمد، صورت‌بندی و طبقه‌بندی‌شان کند و حتی تحلیلی از پیرامونش، چه طبیعت و چه جامعه‌اش، ارایه کند. ما امروزه ذخایر بسیار بزرگی از تاریخ گذشته و تلاش پیشینیان‌مان برای صورت‌بندی و طبقه‌بندی و تحلیل طبیعت و جامعه و حتی ماوراءالطبیعه در اختیار داریم. مثلاً ما مفاهیمی در ارتباط با طبقه‌بندی پدیده‌ها داریم؛ مانند «درخت»، «کوه» و بسیاری از دیگر پدیده‌ها و شاید این مفاهیم در میان بسیاری از موجودات وجود نداشته باشد. ما بسیاری از اشیا را «درخت» یا «گیاه» می‌نامیم؛ اما این اشیا یکی نیستند و این ما می‌م که آن اشیا را مفهوم‌پردازی کرده‌ایم و مفهوم «درخت» را به گیاهانی که دارای این ویژگی باشند، اطلاق کرده‌ایم. قس‌علی‌هذا.

حتی در ارتباط با جامعه نیز درکی که ما از جامعه و وقایع پیرامون‌مان داشته‌ایم و تحلیل‌مان از آنها همگی تفسیرشده و نیز حاصل تلاشی‌اند که پیشینیان‌مان در راستای تعریف و تفسیر جهان پیرامون خود و جهان ماوراء خود، جهان انسانی و جامعه‌شان، داشته‌اند؛ مثلاً مفاهیم «سعد و نحس» که با توجه به کائنات داشته‌ایم، یا حتی آنچه که با عناوین «معنویات و الهیات» داشته‌ایم، همگی از مصادیق چنین تفسیری‌اند. مبنای زیست‌ابنای بشر نیز از آغاز، همین تعاریف و طبقه‌بندی‌ها و مفهوم‌پردازی‌ها و تحلیل‌ها بوده است؛ کما اینکه امروزه می‌بینیم در جهان، ادیان، فرهنگ‌ها و باورهای مختلفی وجود دارند و همگی تا حد زیادی بر افکار، اندیشه‌ها و حتی کنش‌های آدمیان اثرگذار است و بنابراین، ضروری است که به مفهوم‌پردازی، تحلیل و نظریه‌پردازی در باب جامعه‌مان و تحولات آن همت گماریم.

در جهان معاصر، فلاسفه بزرگِ عصر روشنگری احساس کردند که لازم است در جهان امروز بازتعریفی از طبیعت، جهان پیرامون خود، ماوراءالطبیعه و نیز از آنچه در ذهن می‌گذرد، ارایه کنند. آنها از تمامی این امور تعریف و مفهوم تازه‌ای ارایه کردند. مثلاً همین مساله مرکزیت زمین؛ اینکه آیا زمین مرکز عالم است یا خورشید و اساساً آیا کهکشان راه شیری مرکز عالم است و...؟ اینها مواردی است که محصول تلاش‌های بزرگ فلاسفه و اندیشمندان است و جهان ما را براین اساس، تغییر داده‌اند. بعد از آن، با به‌هم‌ریختگی‌ای که به‌موجب تحولات صنعتی و فنی و در ادامه آن، با انقلاب‌های اجتماعی پیش آمد، جامعه‌شناسان تلاش کردند مجدداً تعاریف و مفاهیمی از جامعه جدید

ارایه کنند و اینها خود مبناي وضعيتي است که امروز براي ما به وجود آمده است. امروزه دنياي توسعه یافته محصول تلاش فلاسفه و اندیشمندان بزرگ است که مفاهيم تازه‌اي در انداختند و تمایزي قائل شدند میان «اجتماع» (گماینشافت) و «جامعه» (گزلشافت) و به تفاوت‌هاي آنها پرداختند. مثلا گروه‌هاي دوتايي، سه تايي و چندتايي تونیس، از طرف دیگر، دستگاه‌هاي نظري و پارادایم‌هاي فکري‌اي شکل گرفت که هر يك، خود، مبدا تحولات و بازتعريف جامعه و رخدادهاي آن بوده و تاثير تعيين‌کننده‌اي در زیست بشر داشته است؛ بنابراین، اینها ضرورت‌هايي است که ايجاب مي‌کند ما هم در جامعه خودمان تلاش کنیم با توجه به پیشینه، ادراکات، باورها، فرهنگ و هویت‌هاي پیشین و گذشته‌مان، فهمي به دست دهیم و در عين حال تحلیلي از جامعه‌مان در دنياي امروز ارایه کنیم. شاید يکي از دلایل توسعه نیافتگی یا بحران‌هاي امروزه جامعه ما، ناشی از همین خلأ نظري و مفهومي‌اي است که امروز با آن مواجهیم و لازم است جامعه‌شناسان تلاش کنند تا این خلأ را جبران کنند. يکي از کارهايي که انجمن جامعه‌شناسي طی چندین سال و در پنج دوره همایش «کنکاش‌هاي مفهومي و نظري» داشته، همین بوده که جامعه‌شناسان را فراخواند تا با تلاش در زمینه مفهوم‌سازي و نظريه‌پردازي در باب جامعه ایران این خلأ نظري را پُر کنند.

ضرورت و اهمیت این تأمل انتقادي و صورت‌بندي مفهومي در چیست و چه فایده‌اي دارد؟

باید گفت ما طی ورودمان به دوران مدرن، از طریق اندیشمندانمان به درکي از جامعه خود رسیدیم؛ از جمله کسانی که در عصر پیشامشروطه و مشروطه به کشورهای دیگر رفتند و در آنجا در زمینه‌هاي مختلف تحصیل کردند؛ اما آنان از آنجا که احساس مي‌کردند تفاوت عميقي میان جامعه خودشان با جوامع توسعه یافته وجود دارد، تلاش مي‌کردند با مقایسه جامعه خود و جامعه محل تحصیل یا سفارتشان، درکي از جامعه خود و جامعه دوم به دست آورند. يکي از کارهايي که معمولا براساس آن مي‌توان شناختي از پدیده‌ها و واقعیت‌ها حاصل کرد، مقایسه است. شاید لازم باشد ما در این بحث «کنکاش‌هاي مفهومي و نظري»، به این نگاه‌هاي تطبيقي یا مقایسه‌اي نیز اشاره داشته باشیم. گاهی ما براي شناخت هر پدیده‌اي از بررسی تطبيقي یا مقایسه‌اي استفاده مي‌کنیم. سعی مي‌کنیم آن پدیده را با پدیده مشابه، اما در عين حال متفاوت با آن، مقایسه کنیم و از خلال این مقایسه به مختصات پدیده مدنظرمان پی ببریم. شاید بتوان گفت اولین کارهايي که در ارتباط با جامعه ما انجام می‌شده، همین کارهاي مقایسه‌اي بوده که یا ازسوي ایرانیان

صورت گرفته که برای تحصیل یا اموری دیگر به خارج از کشور می‌رفتند یا از سوی سفرا یا کسانی که از خارج از کشور، به منظور اموری چون سفارت و دیگر موارد به ایران می‌آمدند. مثلاً فردی به نام کنت دو گوبینو که در دوران قاجار، از فرانسه به ایران آمد و مدت‌ها در وزارت امور خارجه ایران فعالیت کرد، کتاب «سه سال در ایران» را نگاشته و در آنجا ایران و فرهنگ ایرانی را با فرهنگ خودشان مقایسه کرده و استدلال‌هایی آورده. مشابه آن نیز کسانی‌اند که به خارج رفتند و به ایران بازگشتند و کتاب‌هایی خاص را تحت عنوان سفرنامه نوشتند و در این سفرنامه‌ها بعضاً آنچه را که در آنجا دیدند و خلأش را در اینجا احساس می‌کردند، توضیح دادند. گاهی اوقات همین سفرنامه‌ها و همین مقایسه‌ها، مبنای شناخت دیگران بوده و ما خود را با همین مقایسه‌ها و به عبارتی انگزدن‌ها شناخته‌ایم و براساس همین‌ها خود را ارزیابی کرده‌ایم و دست به کنش زده‌ایم و هم‌اکنون نیز در زندگی روزمره‌مان چنین موضوعی وجود دارد؛ بنابراین، این شناخت‌ها تعیین‌کننده‌اند و به‌طور خاص، علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی نیز از بدو فعالیت‌شان در ایران، که گفته می‌شود همزمان با تاسیس دانشگاه تهران و نیز پشت‌گرم اهتمام شخصیت‌هایی چون دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر احسان نراقی، احمد اشرف، بهنام، شاپور راسخ و جمع کثیری از جامعه‌شناسان نسل اول، بوده، مفاهیم و تحلیل‌هایی را ارائه کرده است. این افراد، در کارهای خود بعضاً از مفاهیم و تحلیل‌هایی استفاده کردند و نیز کتاب‌هایی نوشته‌اند؛ از جمله کتاب «جامعه‌شناسی ایران» که تلاش کرده وضعیت خانواده در ایران را توضیح بدهد؛ یا مثلاً کتاب‌هایی در زمینه مطالعه وضعیت روستا در ایران که تلاش کرده‌اند اشکالی از زندگی روستایی را توضیح دهند و مثلاً بعدها مفهومی مانند «بُنه» را خلق کرده‌اند که در ارتباط با نوع و شیوه آبیاری است؛ همچنین است مثلاً آثاری که دکتر فرهادی تحت عنوان «یاریگری» صورت‌بندی کرده‌اند.

مجموعاً تلاش‌های متعدد و کثیری از جانب جامعه‌شناسان در راستای مفهوم‌پردازی و طبقه‌بندی و تحلیل صورت گرفته است و طبیعتاً این تلاش‌ها به‌طور پراکنده رخ داده. هدفی که در این همایش از آغاز مدنظر بوده، این است که در یک رویداد و هر سه سال یک‌بار، جامعه‌شناسان را فرا بخوانیم تا تلاش منفردشان را در رابطه با مفاهیمی که وضع کرده‌اند یا تحلیل‌های نظری‌ای که ارائه کرده‌اند، با یکدیگر به اشتراک بگذارند. می‌دانیم که به اشتراک گذاشتن این تلاش‌هاست که می‌تواند منجر به استحکام این مفاهیم و نظریات بشود؛ زیرا یکی از ضرورت‌های تعیین‌کنندگی این مفاهیم، نظریات و مقایسه‌ها

و نیز تاثیرگذاريشان بر واقعيتهاي زندگي روزمره و بنانهادنِ فرآيندهاي توسعه کشور، همين اشتراكِ ميان جامعه‌شناسان، اندیشمندان و نظريه‌پردازان حوزه علوم اجتماعي است. به هر حال اجتماع علمي پيرامون اين مفاهيم و نظريات در چارچوب يك همايش، مي‌تواند مقوم تحولات آينده کشور باشد؛ بنا بر اين، ضروري است که هرازگاهي مجموعه اين تلاشها در مفهوم‌پردازي، نظريه‌پردازي و بررسي‌هاي تطبيقي براي جامعه ايران در ابعاد مختلف آن را به اشتراك بگذاريم تا بتوانيم به واسطه نوعي تلاش انتقادي و برهمافزايي، جا يگاه اين تلاشها را تثبيت کنيم تا جامعه‌شناسي ايران شکل بگيرد و بنيان‌هاي توسعه اجتماعي کشور بر آن، استوار شود.

آيا اين تاکيد بر نظريه‌پردازي و مفهوم‌سازي، باز ما را دچار اين خطا نمي‌کند که از واقعيتهاي عيني دور شويم و به گرداب نظريه‌ها و ايده‌هاي انتزاعي فروغلتيم؟

همان‌طور که در سوال اول گفتم، جهان انساني، جهاني تعريف شده و تفسير شده است. ما اساسا عيـنيت، در معنای خالص آن، را در جهان انساني نداريم. عيـنيتِ مستقل از ذهن اجتماعي يا ذهن اندیشمند يا ذهن مردم از اساس مورد ترديد است. شايد ما به‌طور ملموس اشيايي را پيرامون خود ببينيم؛ اما مهم اين است که نسبتِ ما با اين شيء و پديده چيست؛ بنا بر اين، منِ انساني هيچ‌گاه مستقل از ذهن خود با واقعيت بيروني سروکار ندارم. ما يك پديده داريم و يك امري که ذاتي است؛ يا به قول پديدارشناسها، يك نومن و يك فنومن. نومن در واقع ذات امور است که مستقل از ماست و ما هرگز بدان راه نمي‌يابيم. آنچه در ارتباط با امور، در دسترس ماست، فنومن است؛ يعني پديده و آنچه که به ذهن ما مي‌آيد. چشم ما امور را مي‌بيند، اما نهايتا ذهن بايد مشاهدات آن را تايد کند. با اين اوصاف، ما اساسا چيزي به نام واقعيت مستقل از ذهن نداريم و هم از اين رو، جهان انسانها از جمله جامعه، امري تعريف شده و تفسير شده است و نياکان ما اين تعاريف و تفاسير را پيشتر انجام داده‌اند و ما نیز امروزه انجامش مي‌دهيم.

زبان که به عقیده بسياري، بنيان شناخت است و نیز من از طريق آن، اطلاعاتي را به شما انتقال مي‌دهم، مفاهيم، الفاظ و واژگاني متغيرند. فقط کساني که در اين حوزه فرهنگي هستند، مفاهيمي را که من به کار مي‌برم، مي‌فهمند و اين زبان در جايي ديگر، به شکلي ديگر است و ما تنوعی از زبان‌ها و مفاهيم را داريم؛ لذا چنان‌که ملاحظه مي‌کنيد، اين سوال که «آيا مفهوم‌سازي و نظريه‌پردازي ما را از

واقعیت‌های روزمره دور می‌سازد؟»، سوال اشتباهی است؛ به عبارت دیگر، اگر ما امروز دچار مشکل شده‌ایم، از آن جهت است که علی‌رغم آنکه پیشینیان مان درك خود را از واقعیت‌های عصر خود ارایه کردند، ما تا مدت‌ها بر اساس همان درك پیشینیان مان زندگی کرده‌ایم. مشکل امروزه ما این است که نتوانسته‌ایم به قدر کافی، آنچه را که در دنیای جدید با آن مواجهیم، مفهوم‌پردازی و نظریه‌پردازی و طبقه‌بندی کنیم تا بر این مبنا، زندگی خود را سامان دهیم؛ لذا به نظر می‌رسد مفهوم‌سازی، نظریه‌پردازی، طبقه‌بندی و حتی بررسی تطبیقی، کاری بنیادی برای شناخت جامعه و تحولات آن است و بدون اینها، ما همانند فردی بی‌سواد و عامی هستیم؛ بنابراین، برای خروج از این وضعیت، نیازمند این موارد مهم هستیم که همت اندیشمندان، متفکران و دانشمندان حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و دیگر حوزه‌ها را می‌طلبد.

آیا ایران با سایر جوامع فرق دارد؟

مسئله ایران با جوامع دیگر تفاوت دارد؛ چراکه اساسا ما در جهانی زندگی می‌کنیم که، بر اساس آنچه یونسکو تاکنون تشخیص داده، بیش از چهار هزار فرهنگ در آن وجود دارد و به هر حال برخی از این فرهنگ‌ها ممکن است دچار مشکلاتی شده باشند و ایران هم کشوری است که دارای فرهنگ و تمدن ویژه خود بوده. ایران آداب و رسوم، باورها، آیین‌ها، ارزش‌ها و هنارهای به‌خصوصی را دارد و بنابراین، طبیعی است که متفاوت باشد. البته در خود ایران هم فرهنگ‌ها، اجتماعات و جوامع مختلفی داریم که در عین اینکه در جوهی با یکدیگر اشتراکاتی دارند، در جوهی دیگر، متمایزند و این موضوعی است که تقریبا نیازی به استدلال ندارد؛ بنابراین، طبعاً هر يك از این اجتماعات و فرهنگ‌ها نیاز به شناخت مختص خود را دارند. اگرچه که ممکن است بعضا تجربه‌ای که ما از مطالعه جامعه‌های دیگر به دست می‌آوریم، بتواند برای آنکه ما نیز به جامعه خود نظر افکنیم، مفید واقع شود، اما این تجربه کفایت نمی‌کند. ما به‌منظور شناخت جامعه مدنظرمان، نیازمند آن هستیم که از شناخت دیگر جوامع و بررسی تطبیقی جامعه خود با آنها بهره بجویم؛ اما تجربه دوران گذشته‌مان به‌کرات نشان می‌دهد که تلاشمان بر همین بوده و مثلا برخی متفکران ما در آغاز قرن، معتقد بودند ما بایستی کاملا مشابه يك جامعه غربی یا توسعه‌یافته باشیم؛ اما چنین امری، علی‌رغم تلاش‌های فراوان، تاکنون محقق نشده است و ما همچنان با چالش‌ها و مشکلاتی برای ورود به دنیای مدرن و تبیین این جامعه و زیرجامعه‌های ذیل آن مواجهیم؛

لذا طبیعی است که تفاوت‌ها جدی است.

آیا نمی‌توان از نظریه‌ها و مفاهیم عامی که در جامعه‌شناسی هست، برای فهم ایران و معضلات و مشکلات آن بهره‌مند شد؟

در پاسخ به این سوال باید گفت نظریات و شناخت ما از دیگر جوامع و حتی جامعه‌شناسانی که نظریه‌پردازی و تحلیل کرده‌اند، می‌تواند به ما برای ساماندهی ذهن‌مان یاری رساند که تا حدی بتوانیم با مولفه‌های عصر روشنگری و دوران مدرن، تأملی عمیق‌تر و جدی‌تر در باب جامعه خود داشته باشیم. دانش ما از جوامع جدید و توسعه‌یافته و نیز نظریات و مفاهیمی که جامعه‌شناسان طی دو قرن اخیر، مطرح کرده‌اند، همگی می‌توانند به عنوان لوازم شناخت، موثر باشند؛ اما کفایت نمی‌کنند. به قول معروف، شرط لازم‌اند؛ اما شرط کافی نیستند. ما بایستی تلاش جداگانه‌ای صورت دهیم تا حتی با بررسی‌های تطبیقی و حتی با ارزیابی اولیه همان نظریات و مفاهیم و تکمیل‌شان، درک و فهمی از جامعه خود به دست دهیم؛ اما چنان‌که گفتم، هم جامعه ما متفاوت است و هم آن دانش بیرونی به‌خودی‌خود، کفایت نمی‌کند. می‌توانیم این موضوع را در صحنه زیستِ خودمان نیز ببینیم؛ اگرچه دهه‌های متمادی است که این نظریات و مفاهیم جامعه‌شناختی از غرب به ایران آمده‌اند و در کتاب‌های متعددی ترجمه شده‌اند و بعدها منبع تألیف واقع شده‌اند، اما این نظریات و مفاهیم، همچنان نتوانسته‌اند مشکلات ما را حل کنند. جامعه‌شناسی و ما جامعه‌شناسان در ایران، لازم است در کنار آن شناخت‌های جامعه‌شناسان غربی، مجدداً جامعه خود را مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی کنیم و به شناخت دقیق‌تری از آن برسیم تا زمینه را برای تحول کشور فراهم کنیم.

سابقه نظریه‌پردازی در ایران چیست و تا پیش‌ازاین، چه کارهایی در این زمینه صورت گرفته است؟

در این رابطه، گمان می‌کنم تا حدی در سوال دوم پاسخ دادم. شاید بتوان گفت اولین کارها در ارتباط با جامعه ایران، تعدادی بررسی تطبیقی است که توسط مستشرقین و سفرنامه‌نویسان صورت گرفت؛ چه کسانی که از خارج به ایران آمده‌اند و چه کسانی که به خارج از ایران رفته و دوباره بازگشته‌اند. آنان تشبیهات و مقایسه‌هایی صورت دادند که می‌توان گفت جزو اولین کارهایی بوده که در دوران معاصر، تلاش کرده‌ایم از خلال نگاه به جامعه‌ای دیگر، به جامعه خود نیز نگاه کنیم و به شناختی از واقعیت‌های آن دست بیابیم؛ آثاری چون سفرنامه حاجی‌بابای اصفهانی و دیگر آثار، از جمله کارهایی است که به نظر

میرسد آغازگاه دریافته‌ها و محصولات شناختی کسانی بوده که تلاش کرده‌اند در دوران معاصر، جامعه ایران را بشناسند. در عصر مشروطه، ما به‌کرات در نشست‌ها و محافل مختلف، این مقایسه‌ها را داشته‌ایم و حتی بعضاً وقوع انقلاب مشروطه در ایران، ناشی از همین تحلیل‌ها و ادراکات اندیشمندان ایرانی بوده که از طریق سفر به کشور عثمانی یا کشورهای اروپایی یا روسیه به دست آورده‌اند و براساس آنها انتظاراتی را ایجاد کرده و زمینه شکل‌گیری تغییراتی را رقم زده‌اند؛ اما در دورانی که علوم اجتماعی به ایران ورود یافته، ما به‌طور پراکنده شاهد خصوصاً مفهوم‌سازی‌هایی هستیم. مثلاً مطلبی که احمد اشرف در ارتباط با مساله طبقات در ایران نوشته و در آن، شناختی از طبقات در ایران ارائه می‌کند؛ یا مطالعات فراوانی که در دهه چهل در باب روستاها انجام می‌شود و براساس شیوه‌های آبیاری و کشاورزی، مفاهیمی چون «بُنه» ساخته شد؛ یا کاری که آقای فرهادی کرده‌اند تحت عنوان «یاریگری»؛ یا به‌هرحال افرادی که مفاهیم متعدد دیگری داشته‌اند. خود بنده در کتاب «مسائل اجتماعی ایران»، شیوه به‌خصوصی در ایران را تحت عنوان «سازگاری عرفی» پرداخته‌ام. نیز بوده‌اند جامعه‌شناسانی که به‌طور پراکنده تلاش کرده‌اند از جامعه ایران در حوزه‌های مختلف مفاهیمی بسازند و تحلیل‌هایی ارائه کنند. البته این خود مستلزم یک مطالعه جدی است که تمامی این تلاش‌های ارزنده جامعه‌شناسان یا اصحاب علوم اجتماعی در مفهوم‌سازی و طبقه‌بندی و نظریه‌پردازی را بشناسیم و به نظر میرسد این خود، ذخیره مهمی است برای دانش علوم اجتماعی ما و ذخیره‌ای برای فهم این جامعه و ضرورت‌هایی که برای توسعه آن وجود دارد.

**وضعیت فعلی علوم انسانی و به‌ویژه علوم اجتماعی بالفعل موجود
ایران در زمینه فهم نظری جامعه ایران چگونه است؟**

قطعاً وضعیت ما در این حوزه مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی، مطلوب نیست. تلاش‌های گسترده‌ای صورت گرفته و کارهای پراکنده‌ای انجام شده است؛ اما کافی نیستند؛ زیرا هنگامی می‌توانیم وضعیت را قابل قبول بدانیم که بتوانیم تغییر و تحول را مشاهده کنیم. امروزه ما در حوزه‌های مختلفی، با چالش‌هایی عمیق مواجهیم و در فرآیند توسعه کشور نیز با موانعی اساسی روبه‌رویم. در تمامی ساختارهای کشور، ساختارهای مدیریتی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی‌مان، مشکلاتی جدی داریم و ریشه این مشکلات نیز بازمی‌گردد به همین ناتوانی و ضعف‌مان در مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی. یک بحث دیگر، مساله اجماع است. ممکن است آثاری به‌طور پراکنده خلق شده باشند. هر متفکر و جامعه‌شناسی

از زاویه به‌خصوصی تلاش کرده در باب مساله روشنگری کند؛ اما این مستلزم نوعی هم‌آوایی، هم‌نظری، نقد و بررسی و مشارکت در امر مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی است. قاعدتاً هنگامی این تلاش‌ها تعیین‌کننده و قابل‌قبول خواهند بود که هم حجم زیادی از این آثار خلق شود و هم اینکه این آثار، مبادله بشوند. یعنی مثلاً اثر من مورد نقد و بررسی جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازانِ دیگر قرار گیرد و تا زمانی که این امر صورت نگیرد، تکمیل و نیز مورد اجماع و اتفاق نظر واقع نخواهد شد. به میزانی که این تلاش‌ها بتواند ایجاد هم‌افزایی کند و به اشتراك گذاشته شود و هم‌نظری‌ای پس از انتقاد و تکمیل‌شان صورت گیرد، به همان میزان می‌تواند به وضعیت مطلوبی منجر شود. شاید یکی از دلایل برگزاری این همایش هم همین است که مجمع اندیشمندان و نظریه‌پردازان ما بتوانند آثار و دیدگاه‌های خود را در پنل‌ها و نشست‌های مشترك به اشتراك بگذارند و دیگران را نیز ترغیب به نقد و بررسی اثرشان کنند تا اجماعی در نظریه‌پردازی شکل بگیرد و نهایتاً امکان به‌کارگیری‌شان فراهم خورشود؛ بنابراین، وضعیت موجود، قطعاً وضعیت مطلوبی نیست؛ اما تلاش‌هایی از قبیل برگزاری این همایش و دعوت جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان علوم اجتماعی می‌تواند آغازگاه مسیری مهم پیش روی‌مان باشد.